

نمایشنامه « فرار ، قرار ، خیار »

نوشته: پژمان شاهوردی

۲۹ شهریور ۹۲

سربازی در محوطه ی پارک یا هر جای عمومی دیگری فریاد می زند و به دنبال معتادی که از او گریزان است می دود. با فریاد سرباز مردم به کمکش می آیند و معتاد را می گیرند. سرباز نفس نفس زنان معتاد را می گیرد و به او دستبند می زند

سرباز: نامرد میخواستی فرار کنی؟ آره؟

معتاد: فرار چیه جناب سروان؟ راه رو گم کرده بودم

سرباز: این همه قسم خوردی که فرار نمی کنی. آخرشم سر حرفت نمومندی و فرار کردی

معتاد: فرار چیه جناب سروان رفتم اون تو و اومدم بیرون تازه جلوی چشمم باز شد و دیگه نمی دونستم دارم کجا می رم.

سرباز: تقصیر منه که بهت اعتماد کردم و گرنه باید باهات میومدم تو

معتاد: یعنی خجالت نمی کشیدی توی موال کنار من وایسیت

سرباز: نخیر. چشمم رو می بستم.

معتاد: من برای اینکه معذب نباشید گفتم خودم تنها می رم توی موال و گرنه قدم شما رو تخم چشمای من. اگه

میخوایت الان دوباره بریم شمام بیان توی موال

سرباز: لازم نکرده. یالله راه بیفت

/ناگهان مردی ژنده پوش سر می رسد/

مرد: دزد دزد خودشه بگیریش خودشه. جناب سروان بگیرش. بهش دستبند بزن.

سرباز: مگه نمی بینی دستبند بهش زدم

مرد: مال و منال. هر چی که داشتم و نداشتم. تمام کاسبی امروز رو داشت می کشید بالا و فرار می کرد

سرباز: کی یو میگی؟

مرد: همینی که دستبند بهش زدید.

سرباز: این بیچاره از صبح تا حالا با من بوده و دستش توی دست منه اونوقت تو می گی کاسبی امروزت رو دزدیده؟

مرد: آره خودشه.

معتاد: بفرما جناب سروان بهت می گم من بی گناهم باور نمی کنی. اونا مثل این مرد منو با یکی دیگه اشتباه گرفتن

مرد: چی چی رو اشتباه گرفتن. خودشه جناب سروان. بگیریش بگیریش.

سرباز: کم داد و بی داد کن. اشتباه گرفتی. گفتم که این مرد از صبح تا حالا با من بود

مرد: می دونم با شما بود ولی وقتی آوردیش در مستراب که دیگه با شما نبود.

سرباز: مستراب؟؟؟

مرد: آره دیگه .مگه شما دستبنده اینو در مستراب باز نکردیت تا بره مستراب؟

سرباز: چرا.

مرد: بنده بردیا کفش گرونی هستم رئیس مستراب همین پارک. خوشبختم // با سرباز دست می دهد //

سرباز: خوشبختم آقا؟؟؟؟ آقا ی چی؟

مرد: اسمم میرزا صغیره. ولی از اون موقع که اومدم شهر ،خودم گزاشتمش بردیا .چون کلاشش بالاتره. به این پُست

وریاستم هم بیشتر می خورد

سرباز: خیلی خوب آقا بردیا، این رفیق ما چطوری کاسبی یه روز تو رو برده؟

مرد: راستش بنده از اون موقعی که شدم رئیس این مستراب ،چشمم به این دره بینم کی میخواد بیاد و بره توی موال

و به ما صفا بده. البته اینم بگم که از اون موقع که بنده رئیس مستراب شدم ،خوب طبیعتا اختیارات و وظایف مهمی

بهم محول شده. یکی از اون اختیارات محوله این بوده که بنده با حفظ سمت ،وایسم دم درو به عنوان متصدی امور

ارباب رجوع ، مبلغی پول در عوض فعالیت هایی که توی موال انجام میدن ازشون دریافت کنم که البته قیمت این

دستمزد نسبت به کمی یا زیادی، شلی یا سفتی. باصدایی یا بی صدایی و البته تایمی که در موال می موندند ، قابل

تغییره

سرباز: هیچ معلوم هست چی میگی؟

مرد: عرایضم رو با یه مثال کامل می کنم. اگه فردی توی موال فقط پی پی کنه قطعاً بنده پول کمتری ازش می

گیرم. اما اگه پی پی و جی جی کنه بنده دوبرابر ازش می گیرم .اما اگه پی پی و جی جی کنه و صداهایی ازش

بیرون بیاد ،بنده به تعداد هر صدا ده درصد بیشتر ازش می گیرم. تازه بو دار و بی بوش که یه مسئله ی جدا گانه

است.

سرباز: حالا ایشون توی حوزه ی تحت ریاست شما چیکار کردن؟

مرد: هم پی پی. هم جی جی. هم ده تا صدا .که البته دوازده تا بود و بنده دو تاش رو به خاطر گل روی شما، بهش

اشانتیون دادم .

معتاد: دروغ می گه جناب سروان. به جون خودت دروغ می گه

مرد: چی چی رو دروغ می گه. به جان خودت جناب سروان راست می گم.

سرباز: کم جون منو برای پی پی ات قسم بخور

معتاد: من فقط یه پی پی کوچولو کردم. اگه راست می گی که من جی جی ام کردم خوب ثابت کن.

مرد: الان ثابت کنم که دیگه جی جی رو دادی به آب

معتاد: جاش که باید خیس باشه یانه؟/شلوارش را نشان می دهد/

مرد: بعضی از جی جی ها جاشون جیس نمی شه.

معتاد: میشه خوبم میشه.

مرد: آگه من رئیس مسترابم می گم نمیشه.

معتاد: آگه من یه عمره که اونجا جامه، میگم نمیشه.

سرباز: حالا آقای رئیس مستراب صورت حساب این رفیق ما چقدر میشه؟

مرد: قابل نداره. مهمون ما باشید جناب سروان.

سرباز: لطفا بگو تا کار به جای باریک نکشیده

مرد: میشه دو هزار تومن ولی به خاطر گل روی شما ما اون ده تا صدا را نادیده گرفتیم و دادیمش اشان تیون. شما

همون هزار تومن رو بده

معتاد: چی چی رو هزار تومن. من اندازه صد تومن بیشتر پی پی نکردم

سرباز: ولش کن بابا جون. من خودم می دمش. /به مرد/ فقط بی زحمت فاکتورش رو برام بنویس

مرد: ای به چشم/فاکتوری بیرون می آورد و شروع به نوشتن می کند/یک عدد پی پی قیمت واحد پانصد تومن. یک

عدد جی جی قیمت واحد پانصد تومن و دوازده عدد صدای انفجار هم گل روی جناب سروان/برگه را به سرباز

می دهد/جمعا هزار. بفرما

سرباز: //می گیرد//دستت درد نکنه

معتاد: آگه من جی جی نکرده بودم و تو حسابش کردی بشه کوفتت.

مرد: باشه. قبوله

سرباز: برو تا از جی جی های بقیه جا نموندی

مرد: خیالت راحت جناب سروان وقتی خودم میام بیرون، از طریق رایانه تمام فعالیت های ارباب رجوع بنده ارزیابی

میشه.

معتاد: خسته نباشی آقای رئیس

مرد: جی جی داشتی بازم سر بهمون بزن. /می رود/

سرباز: /به معتاد/ بفرما. پیش خودت گفتی به بهانه دستشویی رفتن می تونی از دست من فرار کنی. این همه دردسر

درست کردی. راسته که می گن به مجرم جماعت نباید اعتماد کنی و دستبند از دستش باز کنی.

معتاد: جناب سروان چند هزار بار بگم به خدا من بی گناهم. اون بزرگ ها رو ول کردین و چسبیدیت به ما خورده

فروش ها که برای یه لقمه نون حلال زن و بچه مون از صب تا شب جون می کنیم و جنس جا به جا می کنیم.

سرباز: منم هزار بار بهت گفتم به من ربطی نداره. من مامورم تو رو تحویل زندان بدم. همین

معتاد: جناب سروان به دادم برس. فقط یه ساعت دیرتر که به جایی بر نمی خوره

سرباز: اتفاقا بر می خوره

معتاد: // به مردم / آقایون. خانومها. شما یه چیزی بهش بگید.

سرباز: من مامورم و معذور. نمی تونم خلاف مقررات عمل کنم

معتاد: چرا نمی خوای بفهمی. پای زندگی دو تا جوون در میونه

سرباز: تو چرا نمی خوای بفهمی؟ منم خودم با هزار تا بدبختی امروز مرخصی گرفتم. به محض اینکه تو رو تحویل

بدم می خوام برم دنبال گرفتاریم

معتاد: عزیز من. تو می تونی یه روز دیگه بری ولی اگه من پام به زندان برسه دیگه برگشتی توی کارم نیست. یک

گرم شیشه ازم گرفتن

سرباز: هر که خربزه می خوره پای لرزشم می شینه

معتاد: به خدا منم گیر کردم. چرا یکی به داد من نمی رسه. پس کو اون جونمردیهای دوران قدیم؟ پس کو اون به داد

هم رسیدن های قدیم؟

کسی از مردم: چپی شده آقا

معتاد: این سرباز انگار حالیش نیست که من پیرمرد این همه بهش التماس می کنم

سرباز: آقایون خانومها شما به جای من اگه هفته ی آخر خدمتتون باشه و یه متهم بهتون بدن که برسونیش

زندون. اونوقت اون متهم ازتون بخواد که بیریش خونه پیش زن و بچه اش این کار رو می کنید

معتاد: نگفتم که بیرم پیش زن و بچه ام که بشینم قلیون بکشم و فیلم فردین ببینم

سرباز: چه فرقی می کنه؟

معتاد: خانوم ها آقایون. امروز بعد از مدتها میخواد برای تنها دختر من خواستگار بیاد. دخترم یک ماه آژگاره که بهم

گفته امروز رو جایی قرار نزاری تا این پسر با خانوادش بیان خواستگاری و برن. منم قرار شد بیام بیرون یک کیلو

خیار بخرم بیرم خونه میوه نداشتیم. یه هو شیطون گولم زد و گفتم یک گرم ناقابل هم شیشه برسونیم به بندگان

محتاج خدا که از خماری نمیرن. که یه دفه از شانس بد ما همین امروز این بلا باید سر ما بیاد

سرباز: خودت کردی که لعنت بر خودت باد

معتاد: انگار توی توی عمرت فیلم فردین ندیدی. قیصر رو چی اونم ندیدی که یه تاثیری روت بزاره. انصافت کجا

رفته؟

سرباز: من انصافم رو یه بار بهت نشون دادم و دستبندت رو باز کردم و فرستادم بری دستشویی، اونوقت تو چیکار

کردی. داشتی فرار می کردی؟ هیچ می دونی اگه تو فرار می کردی چه بلایی سر من می آوردن؟

معتاد: فرار کدومه. اصلا اشتباه کردم. دنبال یک کیلو خیار می گشتم. تو ببخش. کوتاه بیا

سرباز: چند بار بهت بگم منم خودم امروز گرفتاری تو رو دارم. راه بیفت.

معتاد: التماس می کنم. نزار آبروی اون دختر بره. دختر بدبخت من امروز از درو همسایه ظرف چینی گرفته. حتی از دختر خاله اش لباس گرفته و پوشیده تن خودش و ننه اش، برای منم کت شلوار کرمی صاحب خونه مون رو گرفته که خوش تیپ باشم. نزار شاد پشیمون بشه. به خدا تا حالا باور کن از دلشوره دق کرده. بازکن این دستبند رو سرباز: من سرم بره دیگه دستبند رو از دست تو باز نمی کنم

معتاد: به جون همون دخترم بهت قول میدم که فرار نمی کنم. آقایون خانوم ها شما وساطت کنید. یه راهی چیزی جلوی پای ما بزاریت

سرباز: بابا جان منم خودم امروز قرار دارم. آینده ی منم به قرار امروزم بستگی داره.

معتاد: انشالله تا خدمت تمام شد به قرار و مدارت می رسی. قبول کن و دل منو و اون دختر رو شاد کن سرباز: نمی شه. من به تو اعتماد ندارم. می ترسم فرار کنی و من و بدبخت کنی.

معتاد: /به طرف کسی می رود/ آقا شما یه چیزی بهش بگید. شما کمک منو و اون دختر دم بختم کنید مرد: به نظر من این آقای سرباز امشب توی جشن شما حاضر بشه و به عنوان یکی از فامیل های عروس خودشو جا بزنه

// می شود این پیشنهاد را خود معتاد بدهد //

معتاد: بزن زنگو. خودشه. از این بهتر نمی شه. اینجوری هم پیش منی هم خیالت راحت که من در نمی رم. هم یه شام توپ می خوری. تا مجلس هم تمام شد منو کت بسته برسون به ندامتگاه بلکه ادب شم.

سرباز: ای بابا. چند هزار بار بگم من خودم امروز یه قرار مهم دارم معتاد: نخواه که دیگه به دست و پات بیفتم. قبول کن .

// مردم واسطه میشوند //

سرباز: باید باهاش تماس بگیرم و جریان رو بهش بگم. اگه قبول کرد که قرار امروز رو کنسل کنه. منم قبول می کنم. بردل پر رحم ما لعنت

معتاد: پس منتظر چی هستی؟ بزن زنگو

سرباز: سرباز جماعت حمل موبایل برایش مثل حمل ماده

معتاد: ببخشید آقایون یکی یه موبایل به این سرباز می ده تا کار ما راه بیفته؟ خدا خیرتون بده

// یکی از تماشاچیان گوشی خود را به سرباز می دهد و او هم شروع به شماره گیری می کند //

سرباز: //ابتدا در آرامش با گوشی حرف می زند و سپس عصبانی می شود// به کی قسم بخورم که باور کنی به خدا گیر کردم. می خوام مشکل یه بنده خدایی رو حل کنم. از بابا ت اینام معذرت خواهی کن. به خدا راست می گم. یعنی تو حرف منو باور نمی کنی؟ الان توی یه پارکم. چیکارت دارم بلند شو بیا خودت ببین. آدرس رو یادداشت کن. میدان شهدا پارک ملی.

معتاد: چی شد؟ قبول کرد؟

سرباز: همینو می خواستی؟ قبول که نکرد هیچی. گفت باید خودم پیام بینم

معتاد: خواهرته؟

سرباز: نه

معتاد: مادرته؟

سرباز: نه

معتاد: پس چیکارته

سرباز: همونیه که قرار بود برم خواستگاریش

معتاد: خواستگاریش؟

سرباز: بله. الان پدر و مادر وهمه ی فک و فامیل اون منتظر منند. اونوقت من الاف تو شدم توی این پارک

معتاد: حالا چی شد؟

سرباز: باور نکرد. فکر کرد دارم می پیچونمش. گفت باید خودم پیام بینم که باور کنم.

معتاد: تقصیر نداره. آخه توی این دوره زمونه که شوهر پیدا نمیشه. اونم گفته اگه تو پیری دیگه پریدی و می ترشه

توی خونه

سرباز: خیلی بد شد. آبروم رفت

معتاد: تا اون بیاد دیر شده. میخوای با هم بریم اون دست خیابون یک کیلو خیار بگیریم و برگردیم تا میاد؟

سرباز: تو که مارو بد بخت کردی. خودت برو بگیر رو زود بیا. من آدرس اینجا رو دادم. میترسم بیاد و من نباشم

دردسر درست بشه

معتاد: خیالت راحت. جواب اعتمادت پیش من محفوظه

سرباز: باشه برو

//معتاد می رود و دختر وارد می شود//

دختر: محمد تو اینجاایی؟

سرباز: چه زود اومدی لیلا. یعنی تو حرف منو باور نکردی؟ بیا نگاه کن. به خدا گیر یه معتاد افتادم که امشب

خواستگاری دخترشه. از اون درب و داغون هاست. بعد مدتها قراره یه خواستگار برای دخترش بیاد. اصل امروزم قراره

که بره زندان. حالا به من گفته برای اینکه آبروم نره تو ام بیا توی مراسم خواستگاری

دختر: فکر کردی من حالیم نیست. میخای منو پیچونی؟ بابام کارخونه اش رو تعطیل کرده. مامانم مزونش رو ول کرده

و اومده تخت نشسته توی خونه که شما بیایت اونوقت تو اومدی توی این پارک و میگی کار دارم و این دروغ ها

رو تحویل من می دی؟

من فامیل عروسم. می گم تو هم دختر خاله عروسی

دختر: // به زنی // خانم راست میگه؟

سربازا! اونهاش شاهد از غیب رسید.

معتاد: اینم یک کیلو خیار // چشمش به دختر خیره می ماند. // لایلا.....

معتاد: تو اینجا چیکار می کنی؟ // یلاستیک خیار از دستش می افتد و خیارها به روی زمین می ریزد //

سرباز: جی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟! بابا؟ شما با هم!!!!

سر باز: // به طرف معتاد می رود و دستش را به او می زند و از بین جمعیت او را به بیرون می برد //

end.....بايان

Y